

دکتر علی اکبر ولایتی، مشاور رهبر معظم انقلاب در امور بین الملل در گفت‌وگو با Khamenei.ir:

با گذشت بیش از چهار دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، مفهوم «نظم نوین جهانی» یک مفهوم هم‌گرم جهانی شده است؛ نظمی که بر ویرانه‌های جهان تک‌قطبی در حال شکل‌گیری است و نقش آفرینی جمهوری اسلامی در آن، دیگر قابل انکار نیست. رهبر معظم انقلاب در سخنرانی ۱۴ خرداد ۱۴۰۴ به مناسبت سالگرد رحلت امام خمینی رحمه‌الله علیه، درباره تأثیر این شخصیت عظیم فرمودند: «نظم بین‌المللی چندقطبی جهان، متأثر از انقلاب امام است؛ افول قدرت‌های بزرگ، متأثر از انقلاب او است؛ تزلّز شدید جایگاه و نفوذ آمریکا در دنیا متأثر از انقلاب او است؛ نفرت عمومی از صهیونیسم که امروز به‌طور واضح در دنیا دیده می‌شود ــ متأثر از انقلاب او است؛ صراحت بسیاری از ملت‌ها، بخصوص جوان‌هایشان، در نفی ارزش‌های غربی که امروز مشاهده می‌شود، متأثر از انقلاب او است.» ۱۴/۰۳/۱۴۰۴ به همین مناسبت، رسانه KHAMENEI.IR در گفت‌وگوی تفصیلی با دکتر علی‌اکبر ولایتی، مشاور رهبر انقلاب اسلامی در امور بین‌الملل به بررسی پیشینه تاریخی این تحولات، جایگاه تمدن مشرق‌زمین، و نقش بی‌بدیل ایران در بازتعریف نقشه قدرت جهانی پرداخته است.

■ ■ ■

با توجه به تأکید رهبر انقلاب اسلامی بر تأثیر انقلاب اسلامی بر شکل‌گیری نظم بین‌المللی جدید، درباره نظم کنونی دنیا یک توضیحی بدهید که پیشینه آن چیست و از کجا به اینجا رسیده‌ایم؟

تاریخ جهان را از جمله بر اساس تقسیم جغرافیایی می‌توان به دو بخش عمده تقسیم کرد: مشرق‌زمین و مغرب‌زمین. بخش نخست، یعنی تاریخ شرق، دارای عمقی قابل توجه، قدمتی طولانی و درخششی خیره‌کننده است؛ در حالی‌که غرب، در مقایسه با آن، از سابقه‌ای بسیار کوتاه‌تر برخوردار بوده و ریشه‌های تمدنی‌اش کم‌مایه‌تر و سطحی‌تر است.

اگرچه ممکن است از نظر صرف زمانی، حضور انسان‌ها در هر دو منطقه مشابه باشد، اما کیفیت زندگی، فرهنگ، و باورهای مردم مشرق‌زمین، تمایز چشم‌گیری را رقم می‌زند. به‌عنوان نمونه، در ایران آثار تمدنی متعددی وجود دارد: تمدن ۲۲ هزار ساله دامغان، محوطه ۱۲ هزار ساله سنگ چخماق در شاهرود، تمدن ۷ هزار ساله تپه‌سلیک در کاشان، ۵ هزار ساله در شهر سوخته زابل، و همچنین آثار تاریخی در جنوب بین‌النهرین که بخشی از ایران باستان محسوب می‌شده و تمدن‌هایی چون ایلام و سومر را در خود جای داده است. در مشرق، تمدن‌هایی مانند مصر با چهار هزار سال سابقه، چین با بیش از ۱۰ هزار سال تمدن، و هند با قدمتی در حدود پنج هزار سال به چشم می‌خورند. در منطقه زابلستان نیز سکاها با پیشینه‌ای سه‌هزار ساله شناخته می‌شوند. بسیاری از پیامبران الهی، که از آن‌ها به عنوان پیامبران ابراهیمی یاد می‌شود، نیز در مشرق ظهور کردند؛ از شامات تا بین‌النهرین، حجاز، شوش و آذربایجان. حضرت زرتشت، پیامبر ایرانی، یکی از آنان بود.

در مقابل، تاریخ غرب جهان، در بهترین حالت، به حدود ۲۵۰۰ سال می‌رسد؛ آن‌هم با تمرکز بر تمدنی مانند یونان. به لحاظ اعتقادی نیز، مردم مشرق‌زمین پیوندی موحد و معنویت‌آلود بوده‌اند، در حالی‌که در غرب با گرایش‌هایی چون شرک و چندخدایی مواجه بوده‌ایم. باید توجه کنیم که تنها در قرن چهارم میلادی بود که امپراتور روم، کنستانتین (قسطنطینه، استانبول امروزی) را پایتخت خود قرار داد و مسیحیت را پذیرفت.

چسرا غرب به جای پذیرش خالص دین، بیشتر تمایل به تطبیق آن با الگوهای قدرت‌محور خود دارد؟ آیا این ویژگی را می‌توان در تحولات اخیر جهان هم دید؟

پذیرش دین از سوی غرب بیشتر جنبه سیاسی داشت تا دینی. آن‌ها با ایجاد تغییراتی در آموزه‌های مسیحیت، مفاهیم توحیدی را به شکلی ملموس و انسان‌وارانه ارائه کرده‌اند. به‌عنوان مثال، آموزه‌هایی همچون تجسد خدا در قالب پدر، پسر و روح‌القدس (تلیث) وارد مسیحیت شد. در واقع به جای آن که مسیحیت اروپا را مسیحی کند، اروپا مسیحیت را اروپایی کرد. زمانی که کشیش روشنگر نسطورئوس این تفسیر را نقد کرد و آن را انحراف از یکپارستگی دانتس، در شورای کلیسا از جرگه مسیحیان رسمی اخراج شد. پپروان او، نسطوریان، که از بزرگ‌ترین عالمان روزگار خود بودند، به رها، نُصیبین و سپس به ایران پناه آوردند. در زمان پادشاهی اوشیروان ساسانی، این دانشمندان رانده شده به دانشگاه جندی‌شاپور جذب شدند.

نقش نهادهای علمی ایران باستان در انتقال دانش به جهان اسلام و بعدتر به غرب چقدر بنیادین بوده است؟

تنها کافی است به یک نمونه اشاره کنم؛ دانشگاه جندی‌شاپور، که آثار تاریخی آن در خوزستان و در نزدیکی شهر دزفول قرار دارد، در قرن سوم میلادی بنیان نهاده شده بود. این دانشگاه به مرکزی بی‌بدیل برای آموزش علوم پزشکی، فلسفه، نجوم و ریاضیات تبدیل شد. آموزش در آن به چهار زبان از جمله سانسکریت، سریانی، یونانی و پهلوی انجام می‌گرفت. جندی‌شاپور تا قرن‌ها بزرگ‌ترین و جامع‌ترین مرکز علمی جهان باقی ماند، تا اینکه در دوران عباسیان، بیت‌الحکمه در بغداد به الگویی از آن تبدیل شد.

در قرون بعد، خواجه‌نظام‌الملک طوسی در دوران سلجوقیان (امیان سال‌های ۴۵۵ تا ۴۸۵ هجری) اقدام به تأسیس شبکه‌ای از دانشگاه‌های بزرگ به نام «نظامیه» کرد. نخستین این نظامیه‌ها در نیشاپور تأسیس شد و ریاضتش را امام‌الحرمین جوینی برعهده داشت و شاگردانی چون محمد غزالی و احمد غزالی در آن پرورش یافتند. نظامیه‌ها در شهرهایی چون بغداد، ری، بصره و موصل گسترش یافتند. در همین دوران، دانشگاهی با نام «مستصریه» در بغداد به دست خلیفه مستصر ساخته شد. همچنین خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در تبریز، دانشگاه ربع رشیدی را بنیان گذاشت؛ مجموعه‌ای عظیم با ۶۰۰ استاد و ۶۰۰۰ دانشجو که علوم مختلف در آن تدریس می‌شد.

در آندلس، که نزدیک به هشتت قرن تحت سیطره مسلمانان بود، شهری به نام «مدینه‌الزها» ساخته شد.

آیا می‌توان گفت تمدن اسلامی در غرب، پایه‌گذار بسیاری از علوم مدرن شد ولی بعدها این نقش تاریخی سانسور شد؟

بله. چند مثال می‌زنم. بزرگانی مانند ابوالقاسم زهرای، که به پدر جراحی مدرن مشهور است، در آن‌جا می‌زیستند. زهرای در غرب معروف به (Albucasis). بیش از ۲۰۰ ابزار جراحی را طراحی کرد که بسیاری از آن‌ها هنوز هم در پزشکی نوین استفاده می‌شود. کتاب معروف او التصریف در ۳۰ جلد، مرجع مهمی برای پزشکان قرون وسطی بود. از دیگر چهره‌های درخشان تمدن اسلامی، ابن نفیس دمشقی بود که با تسلط کامل بر مبانی پزشکی، شرحی مهم بر کتاب‌قانون ابن سینا نوشت. او در این اثر، به نقد نظریه جالینوس، پزشک مشهور اسکندریه پرداخت و برای نخستین‌بار گردش یوی خون را توصیف کرد. هرچند بعدها پزشک انگلیسی به نام سِر ویلیم هاروی و پزشک سرتاس اسپانیایی در غرب به عنوان کاشف این پدیده معرفی شدند، اما در اوایل قرن بیستم، یک دانشمند



مصری نسخه‌ای از کتاب ابن نفیس را کشف کرد که نشان می‌داد ابن نفیس حدود ۳۰۰ سال پیش از اروپاییان به این کشف نائل شده بود.

تاریخ و ریشه‌های علم در تمدن غربی چه مسیری را پیموده و چه سابقه‌ای دارد؟

با وجود دستاوردهایی که تمدن غرب در برخی حوزه‌ها از خود به‌جا گذاشته، باید توجه داشت که عمر تفکر و تمدن سازمان‌یافته‌آن، در بهترین حالت، بیش از ۲۵۰۰ سال نیست. بخش قابل توجهی از این تمدن تازه‌پا، حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح آغاز شد و با وجود دستاوردهایی که گاه تحسین‌برانگیز است، نقاط تاریکی نیز در تاریخ آن دیده می‌شود که قابل چشم‌پوشی نیست. یکی از نمونه‌های بارز این تاریخ تهاجمی، شخصیتی است به نام اسکندر مقدونی؛ جوانی که در ۳۲ سال عمر کوتاه‌ش، یکی از خون‌بارترین یورش‌های تاریخ را رقم زد. او با لشکرکشی به شرق، هرچه در مسیرش بود را نابود کرد: از سوزاندن تخت جمشید و آتش زدن اوستاکتاب مقدس زرتشتیان گرفته تا قتل و غارت گسترده و حرکت‌های مصر با مرزهای هند. پس از مرگ زود هنگام او در هند، یکی از فرماندهانش در مصر حکومتی تشکیل داد و کوشید چهره‌ای قدیس‌گونه از او بسازد.

متأسفانه برخی مورخان اسلامی، تحت تأثیر نوشته‌های یونانی و مصری، روایت‌های نادرستی از اسکندر ارائه دادند و او را با شخصیت قرآنی «ذوالقرنین» یکی دانستند. در حالی‌که بررسی دقیق آیات قرآن و ویژگی‌های ذوالقرنین نشان می‌دهد که این دو هیچ انطباقی با یکدیگر ندارند. اجازه بدهید به دلایل ناماهنگی میان اسکندر و ذوالقرنین بپردازیم، چون این بحث برای ما مسلمانان بسیار مهم است:

۱. ذوالقرنین مردی مؤمن و خداجو بود، در حالی‌که اسکندر، شخصیتی جهان‌گشا با انگیزه‌های قدرت‌طلبانه داشت.

۲. ذوالقرنین در برابر فساد می‌ایستاد و تمدن‌ساز بود، اما اسکندر با آتش زدن پایتخت‌ها و ویران‌سازی فرهنگ‌ها، نام خود را در تاریخ با خون و نابودی گره زد.

۳. قرآن، ذوالقرنین را نماد عدالت، دانش و مهربانی معرفی می‌کند، در حالی‌که اسکندر را حتی مورخان غربی نیز به‌بی‌رحمی و جاه‌طلبی می‌شناسند.

با نگاهی واقع‌بینانه به تاریخ جهان درمی‌یابیم که تمدن مشرق‌زمین، نه تنها از نظر قدمت، بلکه از نظر عمق فرهنگی، معنویت، علم و اخلاق، در جایگاهی رفیع‌تر از غرب قرار دارد. غرب، هرچند در چند قرن اخیر رشد چشمگیری در صنعت و فناوری داشته، اما پیشینه فرهنگی و ریشه‌های معنوی‌اش، با آنچه در خاورزمین وجود داشته و دارد، قابل مقایسه نیست. شناخت درست از گذشته، نه برای تعصب، بلکه برای بازایی هویت، درک بهتر امروز و طراحی هوشمندانه آینده ضروری است. در نگاه نخست، اسکندر مقدونی با ذوالقرنین قرآنی یکسان شمرده شده است، اما بررسی دقیق نشان می‌دهد که این تطبیق از اساس نادرست است.

نخست آنکه میراث اسکندر در شرق حتی یک قرن هم زندگی نکرد. عمر او تنها اندکی بیشتر از یک «شاخه» از آن بود. افزون بر این، هیچ سند تصویری یا نوشتاری از دوران حیات او وجود ندارد که تصویری سازگار با ویژگی‌های ذوالقرنین ارائه دهد. مهم‌تر از همه، اسکندر تنها به شرق لشکرکشی کرد و هرگز به سمت مغرب نرفت. در حالی‌که قرآن کریم در سوره کهف (آیات ۸۳ تا ۹۸)، از ذوالقرنین به عنوان کسی یاد می‌کند که هم به غرب سفر کرد و هم به شرق، و در مسیر خود به قوم‌هایی با سبک زندگی بدوی (بی‌خانمان و چادرنشین) رسید.

در نهایت، او به منطقه‌ای میان دو کوه رفت که در آن مردم از او خواستند قوم وحشی و مهاجم «یاجوج و ماجوج» را از ایشان دور سازد. قرآن می‌گوید که ذوالقرنین در آنجا سدی آهنین ساخت، سپس میان آن آهن‌ها مس گداخته ریخت تا مانعی نفوذناپذیر ایجاد کند.

این ویژگی‌ها، با بررسی‌های میدانی، بیشتر با منطقه‌ای در قفقاز منطبق است؛ به‌ویژه در ناحیه‌ای به نام «داریال» یا «در بند» بین گرجستان و جمهوری آذربایجان)، که بقایای یک دیوار عظیم باستانی وجود دارد. نخستین کسی که با استدلال دقیق و بررسی تطبیقی، ذوالقرنین را با کوروش کبیر تطبیق داد، مرحوم ابوالکلام آزاد بود؛ از روشنفکران و مفسران برجسته هندی. او در تفسیر خود، شواهد قرآنی را با زندگی کوروش مقایسه می‌کند.

این تطبیق، صرفاً مبتنی بر شواهد تاریخی است یا می‌توان آن را به عنوان یکی از نقاط اتصال ملی‌گرایی ایرانی با آموزه‌های قرآنی دانست؟

در تفسیر المیزان و نیز آیت‌الله مکارم شیرازی در تفسیر نمونه تأیید شده است. سنگ‌نگاره معروف کوروش در نقش رستم فارس، دقیقاً با توصیف‌های تاریخی و قرآنی از ذوالقرنین مطابقت دارد. به این ترتیب که در این سنگ نگاره کوروش کلاهی با دو شاخ بر سر دارد (در زبان عربی قرن به معنای شاخ نیز هست) و این به معنای ذوالقرنین است. از دل این تاریخ می‌توان به پرسش‌سی بنیادین پاسخ داد: آیا استقلال تنها یک شعار است یا حقیقتی تاریخی؟ ملت ایران، در طول هزاران سال، در برابر تهاجم‌های بی‌شمار ایستاده‌اند؛ گاه با شمشیر و گاه با فرهنگ. حتی در مواردی که از نظر نظامی شکست خورده‌اند، فرهنگ ایران مهاجمان را در خود جذب کرده است.

نخستین تهاجم گسترده، از سوی اسکندر مقدونی صورت گرفت. اما ایرانیان نه یونانی شدند و نه فرهنگ خود را باختند. دومین هجوم بزرگ، حمله مغولان بود. اما این مهاجمان، که با تحریک پاپ و برخی خلفای عباسی به ایران تاختند، خود در فرهنگ اسلامی و ایرانی جذب شدند.

درمورد نفوذ و گسترش اسلام در ایران، این اتفاق چگونه بوده است؟

اسلام یک استثنای بود. پیش از آنکه اسلام با شمشیر وارد شود، مردم ایران با اندیشه و دل از آن استقبال کردند. سلمان فارسی، نماد همین پذیرش داوطلبانه بود. پیامبر اسلام درباره‌اش فرمود: «سلمان از ما اهل‌بیت است.» حتی جلال آل‌احمد در غرب‌زدگی نوشت که «ایرانیان نان و خرما به دست به استقبال مسلمانان رفتند.» مردم ایران نخستین ملتی بودند که اسلام را پذیرفتند، اما هرگز تن به سلطه امویان ندادند. در عزای یحیی بن زید در مرو، پرچم سیاه «سیاه‌جامگان» برافراشته شد و سرانجام، حکومت امویان فروپاشید. ایرانیان در برابر بنی‌عباس نیز به مبارزه برخاستند. مردانی چون فضل بن سهل، طاهر ذوالیمینین، و یعقوب لیث صفاری – که به جامعه فتیان (جوانمردان) تعلق داشت و دلبسته اهل‌بیت علیهم‌السلام بود – از پیشگامان استقلال‌طلبی بودند. یکی از نشانه‌های بارز استقلال ملی ایران، حفظ زبان فارسیی است. با وجود ورود اسلام و زبان عربی، ایرانیان نه تنها زبان فارسی را حفظ کردند که زبان فارسی و زبان عربی هر دو در خدمت اسلام قرار گرفت و زبان عربی زبان اول اسلام و زبان فارسی‌زبان دوم شد و بدین ترتیب زبان فارسی‌زبان اول عرفان شد. علاوه بر این ساخت‌شعرهای ملّیع (ترکیب فارسی و عربی) گواهی است بر تعامل فرهنگی غنی و خلاقانه.

رهبر انقلاب به کاهش نفوذ آمریکا و صهیونیسم در سطح جهانی به‌عنوان یکی از آثار انقلاب حضرت امام اشاره کردند. این افول چه نشانه‌هایی دارد و دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی چه نقشی در تسریع این روند می‌تواند ایفا کند؟

حضرت امام خمینی (ره) در جمله‌ای تاریخی و راهبردی فرمودند: «ما می‌توانیم!» یعنی می‌توانیم نیازهای خود را تأمین کرده‌و در حوزه‌های علم،فناوری پیشرفت کنیم. این جمله صرفاً یک شعار یا ادعای احساسی نبود، بلکه مبتنی بر سبایقه‌ای استوار از فرهنگ، تمدن، و استعداد ملت ایران در طول تاریخ است. امام خمینی با این سخن، اعتمادبه‌نفس ملی را احیا کرد و باوری حقیقی را پایه‌ریزی کرد که امروزه در عرصه‌های علمی، دفاعی و فناوری شاهد ثمرات آن هستیم. در مقابل، کشور‌های غربی به‌ویژه انگلستان در گذشته و ایالات متحده آمریکا در زمان معاصر، همواره تلاش کرده‌اند ملت ایران را قانع کنند که «نمی‌تواند»، یعنی نه در گذشته تمدنی داشته و نه در آینده خواهد توانست مستقل باشد. این تلاش شیطانی منحصر به ایران نیست، بلکه علیه هر ملت غیرآکولوساکسون به کار می‌رود تا سلطه فرهنگی و سیاسی خود را تثبیت کنند.

این نگاه تحقیرآمیز غرب به کشورهای غیرغربی، در عمل چگونه با پیشینه علمی ملت ایران تناقض دارد؟

برای پاسخ به این القانات، دو دلیل کلیدی داریم:

سابقه ملت ایران در پایه‌گذاری و پیشبرد علوم مختلف، گواهی آشکار بر توانایی تاریخی ایرانیان است. نمونه‌هایی از این شکوه علمی عبارتند از: محمد بن موسی خوارزمی؛ بنیان‌گذار علم جبر. موسی بن شاکر و بنو موسی؛ از پایه‌گذاران هندسه و مکانیک. ثلثات: که نظریه عمده‌ای از آن توسط دانشمندان ایرانی توسعه یافت. یحیی بن ابی منصور (فرزند یک زرتشتی مسلمان‌شده): از پیشگامان نجوم که مقدمات محاسبه دقیق خط استوا را فراهم کرد. ابوریحان بیرونی؛ برای اولین بار محیط کره زمین را نزدیک به مقدار واقعی (۴۱۰۰۰ کیلومتر) محاسبه کرد، درحالی‌که یونانیان آن را ۷۳۰۰۰ کیلومتر می‌پنداشتند. ابن‌سینا: قرن‌ها قبل از کشف میکروب، گفت که برخی بیماری‌ها ناشی از اجرام‌ریزی‌اند که با چشم دیده نمی‌شوند و منتقل می‌گردند. ابوسعید خسژی: از نخستین کسانی بود که نظریه گردش زمین به‌دور خود را مطرح کرد. خواجه نصیرالدین طوسی، قطب‌الدین شیرازی، ابن شاطر، ابن میثم، و ابوریحان: نقش کلیدی در اصلاح مدل‌های نجومی بطلمیوسسی و پیش‌بینی حرکت اجرام آسمانی داشتند. در حوزه اپتیک، مکانیک، و شکست نور نیز دانشمندان ایرانی مثل ابن هیم بصری پایه‌گذاران مهمی بوده‌اند. ایرانیان ۵۰۰۰ سال پیش در شهر سوخته زابل چشم مصنوعی ساخته‌اند؛ کشفی که پس از چاپ یک کتاب هستند که این‌جانب تألیف کردم (Hospitalization, Diagnosis, Treatment, and Surgery in Iran) اولویت را از پرو گرفت و به ایران بازگرداند. پیل سوختی اشکانی: این اقدام کوروش، از نظر قرآن و در زمان خود، نه تنها قابل انتقاد نبود، بلکه نشانه‌ای از عدالت‌خواهی و رواداری مذهبی او بود؛ زیرا در آن زمان، یهودیت دین توحیدی رسمی محسوب می‌شد.

تطبیق کوروش با ذوالقرنین، افزون بر ابوالکلام آزاد، توسط علامه طباطبایی

دکتر علی اکبر ولایتی، مشاور رهبر معظم انقلاب در امور بین الملل در گفت‌وگو با Khamenei.ir:

ایران در مرکز نظم نوین جهانی ایستاده است

آیا می‌توان گفت تاریخ علم در ایران، فقط یک خاطره افتخارآمیز نیست، بلکه مبنایی واقعی برای اعتمادبه‌نفس ملی امروز ماست؟

پس از انقلاب اسلامی، با گسترش آموزش و استقلال ملی در سیاست علمی، جوانان ایرانی توانستند در زمینه‌های متعددی از جمله علوم دفاعی، فناوری‌های نوین، نانو‌تکنولوژی، انرژی هسته‌ای، پزشکی، هوافضا و... پیشرفت‌های شگفت‌انگیزی داشته باشند. این پیشرفت‌ها بدون وابستگی به غرب و گاه با وجود تحریم‌ها و موانع بین‌المللی حاصل شده‌اند. ایران امروز در زمره چند کشور اول جهان در برخی از حوزه‌های علمی قرار دارد و این امر مؤید فرمایش امام راحل است که فرمودند: «ما می‌توانیم.»

در تجربه به پس از انقلاب، کدام حوزه‌های علمی را می‌توان به‌عنوان الگوهای موفق استقلال ملی معرفی کرد؟

در دوران پهلوی، ملت ایران آرزوی داشتن کارخانه ذوب‌آهن را داشت. اما کشورهای غربی به‌ویژه انگلستان مانع از این کار می‌شدند. محمدرضا پهلوی در نهایت به‌دلیل فشارها و با هدف ایجاد وجهه‌ای برای خود، به شوروی رو آورد و قراردادی برای سساخت کارخانه ذوب‌آهن امضا کرد. این اقدام او نه از سسر استقلال‌طلبی، بلکه ناشی از وابستگی و ناچاری بود. تاریخ ایران سرشار از نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد ایرانیان نه تنها در برابر تجاوزات خارجی از لحاظ نظامی یا فرهنگی مقاومت کرده‌اند، بلکه در عرصه‌های علمی و تمدنی نیز پیششار بوده‌اند. امروز نیز این واقعیت تداوم دارد. فرمایش امام خمینی (ره) درباره «امای توانیم» نه تنها یک شعار تاریخی، بلکه یک برنامه عملی برای پیشرفت ملت ایران است؛ برنامه‌ای که به همت جوانان این سرزمین، رنگ واقعیت گرفته است.

در شرایطی که جمهوری اسلامی ایران، بدون وابستگی به قدرت‌های خارجی، به یکی از بازیگران مستقل و نفوذو منطقه تبدیل شده و محور مقاومت را با حضور کشورهای چون لبنان، عراق، یمن و فلسطین سامان داده، این قدرت چگونه شکل گرفته و چرا با وجود موفقیت‌های میدانی، رسانه‌های غربی همچنان بر القای ضنف ایران و تضعیف این جبهه تمرکز دارند؟

امروز ایران، پس از کمتر از نیم‌قرن، به سطحی بی‌سابقه از توانمندی نظامی، انسجام ملی و اقتدار منطقه‌ای رسیده است. در میان کشورهای جهان سوم، جمهوری اسلامی ایران یکی از معدود کشورهایی است که قدرت نظامی‌اش را به‌صورت مستقل به دست آورده و به هیچ قدرت خارجی مدعی یا وابسته نیست. این دستاورد، نه تنها نشانگر خوداتکایی ایران است، بلکه پیام روشن انقلاب اسلامی را نیز به منطقه منتقل کرده است. اکنون مجموعه‌ای از کشورها، با محوریت ایران تحت عنوان «محور مقاومت» شکل گرفته‌اند؛ کشورهایی مانند لبنان، عراق، یمن و فلسطین بخشی از این محور هستند. این جبهه که بر پایه استقلال، مقاومت و مقابله با سلطه شکل گرفته، قدرتی واقعی و رو به گسترش را در منطقه تشکیل داده است؛ قدرتی که حتی دشمنان آن نیز ناچار به رسمیت‌شناختن آن هستند. یکی از حرزبه‌های اصلی دشمنان، به‌ویژه آمریکا، انگلیس و رژیم صهیونیستی، القای ضعف ایرانی است. آنان تلاش دارند تا با جنگ روانی، توان محور مقاومت را کم‌رنگ جلوه‌دهند. درحالی‌که برای نمونه، گروه‌های مقاومت فلسطینی مانند حماس و جهاد اسلامی، با وجود حملات وحشیانه صهیونیست‌ها، نزدیک به دو سال است که مقاومت را ادامه می‌دهند.

با وجود از دست‌رفتن چهره‌های شاخص مقاومت، مثل فرماندهان ارشد فلسطینی و لبنانی، چه چیزی باعث حفظ انسجام و روحیه در این جبهه شده است؟

هرچند رهبران بزرگی مانند سید حسن نصرالله، هاشم صفی‌الدین، یحیی سنوار و اسماعیل هنیه به شهادت رسیده‌اند، اما ساختار مقاومت همچنان قوی و آماده پاسخ‌گویی به دشمن است. همچنین حزب‌الله در لبنان بعد از فقدان رهبران خود بدنه قوی و جهادی خود را حفظ کرده و همچنان در خط مقدم جبهه آماده پاسخ به حملات صهیونیست‌های اشغالگر می‌باشد و کانال سوئز را برای این رژیم جعلی ناامن نموده است. در یمن نیز، حوثی‌ها به‌عنوان شاخه‌ای از زیدیان که پیشینه ۹۰۰ ساله حاکمیت در آن کشور را دارند، امروز معجزه‌گونه توانسته‌اند تگه استراتژیک باب‌المندب را به کنترل خود درآورند؛ به‌گونه‌ای که نه باب‌المندب و نه کانال سوئز دیگر بگر برای غربی‌ها و متجاوزان امن نیست. در عراق، نخست‌وزیر (آقای السودانی)، اطار انتشیفی (مجموعه احزاب شیعی این کشور)، پارلمان، ملت و در رأس همه مرجعیت استوار نجف حضرت آیت‌الله سیستانی با وجود فشار برخی کشورهای عربی، از پذیرش حکومت تحمیلی دست‌نشانده در سوریه و حضور جولانی در بغداد جلوگیری کرده‌اند. در این میان، نقش حضرت آیت‌الله سیستانی بی‌بدیل بوده و هدایتگر مسیر مقاومت در عراق و منطقه است.

آیا ایران، فراتر از تأثیرگذاری در محور مقاومت، توانسته در سطح تحولات ژئوپلیتیک منطقه مثل قفقاز نیز دست بالا را پیدا کند؟

با نگاهی به تاریخ، به جرت می‌توان گفت ایران بعد از اسلام، هیچ‌گاه تا این اندازه مقتدر، مستقل و تأثیرگذار نبوده است. یکی از نشانه‌های اقتدار، واکش سریع و قاطع ایران در بحران قفقاز جنوبی بود. هنگامی که برخی کشورها تلاش داشتند با عنوان «دالان زنگزور» ارتباط نخجوان و آذربایجان را از طریق ارمنستان برقرار کنند – طرحی که در واقع تجزیه ارمنستان و قطع مسیر ارتباطی ایران به اروپا را هدف قرار داده بود – جمهوری اسلامی ایران با هوشیاری و اقتدار در برابر آن ایستاد و این توطئه را خنثی کرد. همان‌گونه که جو بایدن، رئیس‌جمهور سابق آمریکا اذعان کرد همه چیز برای راه‌اندازی این دالان آماده بود، اما ایران اجازه اجرای آن را نداد. این سخن، نشان‌دهنده آن است که جمهوری اسلامی، حتی بدون همراهی روسیه، توانسته با سیاست‌ورزی خردمندانه، امنیت قفقاز را حفظ کند و مانع نفوذ ناتو به منطقه شود. حضور هوشمندانه ایران در قفقاز جنوبی، نه تنها حفظ منافع ملی است، بلکه سد محکمی در برابر نفوذ بیگانگان در منطقه محسوب می‌شود.

آیا می‌توان گفت سیاست منطقه‌ای ایران، وارد مرحله‌ای از بازآرندگی فعال شده که دیگر فقط واکنشی نیست، بلکه ابتکار عمل را هم به‌دست گرفته است؟

جمهوری اسلامی ایران، برخلاف تصور برخی دشمنان یا رقبای ساده‌نگر، با درایت، شجاعت و هوشیاری مقام‌مظلم‌هربری، توانست بار دیگر یک طرح پیچیده بین‌المللی علیه ایران را خنثی کند. هدف نهایی دشمنان از پروژه زنگزور، جداسازی ایران از شمال و محاصره روسیه از جنوب بود، اما این پروژه نیز ناکام ماند. همچنین نباید فراموش کرد که واکنش ایران به ترور شهید حاج‌قاسم سلیمانی و همچنین سرنگونی پهپادهای آمریکایی که وارد حریم هوایی کشور شده بودند، نمونه‌هایی از اقتدار جمهوری اسلامی در دفاع از مرزها و حقوق خود است. در نهایت، هم شواهد تاریخی و هم واقعیت‌های میدانی امروز، اثبات می‌کنند که جمهوری اسلامی ایران در زمره کشورهای مقتدر، مستقل و دارای توان بالایی بازآرندگی در سطح منطقه و حتی جهان است که در مرکز نظم نوین جهانی ایستاده است.

فرهنگ‌نحنگان

آینده حکمرانی

[نقد و بررسی اندیشه‌ها]



دوشنبه ۱۹ خرداد ۱۴۰۴



شماره ۴۴۳۱



FARHIKHTEGANDAILY.COM



FARHIKHTEGANONLINE

۱۵